

سب زنده داری مردگان

تحلیل
و
بررسی
رمان
فریاد
خاموش

♦ آریتا ابرایی

فریاد خاموش

نویسنده: کتزابورو اوئه
مترجم: فرزانه سجودی
انتشارات: محیط
تعداد صفحات: ۲۲۰ صفحه

است. زندگی اش را در توکیو رها می کند و برای کشف زندگی تازه به همراه همسر و برادر کوچکترش (تاکاشی) به روستای دوران کودکی شان که در دره ای به نام شیوکوکو واقع شده می رود. میتسو در برادرش را در دوران کودکی از دست داده است. برادر بزرگتر در جهه کشته شد و برادر دومی پس از بازگشت از جهه در محل قربانی ها واقع در روستایشان به قتل رسید. مادرش عقل خود را از دست داد. پدرش از سفری که به چین رفت، زنده بازنگشت و خواهر کوچکش که عقب مانده ذهنی بود، در نوجوانی خودکشی کرد.

دو برادر (میتسو و تاکاشی) وارث گذشته های دردناک و پر حادثه هستند که هر کدام با زاویه دید خاص خود، آن را به یاد می آورند و مهم ترین آنها برادر پدربزرگشان است که رهبر شورشیان در سال ۱۸۶۰ بود که پس از خیانت اهل روستا و برادر بزرگ خودش در راه به مقصدی نامعلوم ترک کرد. تاکاشی تلاش می کند با او همانند سازی کرده رهبری شورشی دیگر را به عهده بگیرد. او موفق می شود آشنی به راه اندازد. در این حین ناموسی که به شدت الکلی و ناامید از زندگی است، به تاکاشی علاقه مند شده و حسن امید و رؤیای ایجاد زندگی تازه نیرویی عظیم در او به وجود می آورد. به طوری که الکل را کال گزاشته و تبدیل به آدمی دیگر می شود.

شورش تنها سه روز ادامه می یابد و مردم دره رفته رفته تمایل خود را از دست می دهند. میتسو در طول این مدت همچون گذشته در خلوت و انزوی

بیدار شده در تاریکی پیش از سپیده دم، در میان بازمانده های دره آلود خوابهای که در بیداری کشت آمده اند به دنبال حس پرشور امید می گردد. در آرزوی بیستام یافتن ابدی بی قرار که در ژرف ترین گوشه های پنهان وجودم جان گرفته است، به جست وجو می پردازم و با این همه آن چه می یابم، بوجی بیکران پیش نیست. (اوئه، کتزابورو، ۱)

رمان پر رمز و راز فریاد خاموش بر پایه ترس، ناامیدی و انتقام بنا شده است. ترس از مرگ، جست وجوی مداوم امید در دل ناامیدی و انتقام از خود، اساس داستانی است که خواننده را تا انتهای دره و اعماق جنگل وهم آلود به پیش می برد.

میتسوبورو نندوکورو مرد بیست و هفت ساله ژاپنی مترجم زبان انگلیسی و استاد دانشگاه، پدر یک فرزند عقب مانده ذهنی، همسرزن الکلی (ناموسی) و دوست مردی که سرش را به رنگ سرخ در آورده و خود را عریان در زده

خوش به گوشه انبار بنده می برد و به ترجمه کتاب نیمه تمام دوست مرده اش می ردازد و خود را از تمامی ماجرای مردم دره و زندگی افراد خانواده کنار می نشاند. سرانجام ناکاشی پس از اعتراف هولناکش به میتسو درباره رابطه نامشروع خود با خواهر عقب ماده کوچکشان که منجر به خودکشی او شد، خود را می کشد. ناسومی به میتسو می گوید که از ناکاشی باردار است. اما می خواهد همه را نگه دارد. او آن بچه بیمار را نیز از آسایشگاه به خانه برده و با میتسو زندگی جدیدی را آغاز می کند. میتسو می پذیرد و به عنوان مترجم همراه یک گروه شکار برای گرفتن حیوانات و انتقال آنها به باغ وحش به آفریقا سفری کند.

◇

اصلی ترین عنصر داستان فریاد خابوش، ترس است. ترس و وصف ناشدنی ناکاشی از مرگ، ترس ناسومی از فرزند بیمار عقمانده شان و زندگی بی امید و بی فراد، ترس میتسو راوی اصلی قصه از دنیای منتهب ناشنخته درون و خویشتن، جهنم درونی انسل که گرفتار در چمبره بی هویتی و گمگشتگی اصل خویش است.

از ابتدای داستان با تقسیم بندی دنیای میتسو به درون و بیرون روبه روی می شویم. از همان سپیده دم رنج آوری که نامیدانه در جستجوی حس گمشده امید و اندیشیدن به زندگی اش از نردبان به پایین، به ته گودال و به درون خود بنده می برد.

« با زحمت از نردبان پایین می روم؛ این ماو آن جا، ته گودال چاله های آب است؛ آن قدر که تا فوکز پای برهنه ام را بیوشاند، فقط کمی آب، مثل خونه های که از گوشت بیروزده باشد.

روی زمین می نشیتم. نشت آب را به زیر شلواوی و لباس های زیرم حس می کنم. سر به بره ورام، مثل کسی که چاره ندارد، تسلیم این وضع می شوم». (اوتنه، کترابورو، ۴)

پس از بازگشت به گذشته و مرور خاطراتش با پارس سگی که از ابتدا در کنارش نشسته است، دوباره به دنیای اکنون باز می گردد. می دانیم که در روانشناسی تحلیلی یونگ، سنگ نوعی راهنما به سوی ماوراء و جهانی فراسوی این جهان است. اما این جهان دیگر در دنیای میتسو ناشناخته و مربوط به آینده نیست، بلکه گذشته ای موزخی است که تمام زندگی او را تحت الشعاع قرار داده است.

سگی که همراه میتسو است کوز است، خود میتسو نیز یک چشمش نابینا است و تنها یک چشمش بینایی دارد.

«سگ چشم پندار، من هم در بی تفارتمی چشم ندارم. از وقتی به گودال

رسیده ام، چشمانم دوباره بسته شده اند». (اوتنه، کترابورو، ۵)

وجود نمادین سگ کوز در این سفر چندساعته کوتاه میتسو به درون، از زیباترین کاربرد تمثیل در قصه فریاد خاموش است.

چشم بینایی میتسو بیرون و چشم نابینایی او درون تاریک و سیاهش را می بیند. گویی چشمانش به ضمیر خود آگاه و ناخودآگاه او تقسیم شده است. همگامی که در ته گودال هر دو چشمش را می بندد و در تاریکی مطلق به فکر فرو می رود، خود را به تمامی به ضمیر ناخوشیار خویش می سپارد و این آغاز سفر میتسو به دنیای رازآمیز و تاریک درویش است.

«اگر سعی کنید در حالی که داستان را روی چشم راستان گرفته اید، راه بروید، تازه می فهمید که چیزهای زیادی در سمت راست به کمین تان نشسته اند. با آن چه انتظارش نمی رود برخورد

می کنید. سروصورتان به دفعات به این جا و آن جا می خورد. سمت راست صورت من هیچ گاه بدون نشان زخم یا کوفتگی نازهای نبوده است. و من زشت رویم». (اوتنه، میتسو پورو، ۳)

آن چه در سمت راست در انتظار میتسو به کمین نشسته و ناشناس است ضمیر ناخودآگاه اوست که تماماً در چشم راست نابینایی او می باشد و سرشار از ناشناخته های است که او را در حیات بر گرفته اند. میتسو باید آن را تقویت کند و بین آن چشم آسیب دیده و نابینا (ناخودآگاهی) و چشم بینایش (خودآگاهی) تعادل برقرار کند. ناخوشی و ناخوشی بین دنیای درون و بیرون در همین قسمت به وضوح دیده می شود. (سیدبی و تاریکی، نیمه سیاه و نیمه نایبنا، نیمه ناخوشیار، نیمه ناخوشیار «زشتی ام را به رخ می کشید... این چشم نگهبان تهایی بود که برای نگهبانی در جنگل شب درونم به کار گرفته بودم...» (اوتنه، کترابورو، ۳)

میتسو درویش را به یک جنگل تاریک که برای او سرشار از راز و رمز و ترس است تقسیم می کند.

جنگل سرشار از ناشناخته ها و تاریکی و ماوراء و آن جهانی است. و طبیعتاً آن چه برای مردم دره نامانوس و ناشناخته بود، همراه با ترس و بدبختی بوده است. و اما جنگل تاریک، «سیاه (ظلمت): آتوبه، رموز و راز، ناشناخته ها، مرگ، ضمیر ناخوشیار، شتر اندوه (مالخویلا)» (گرین، ویلفرد، ۱۶۳) این جا نیز وارد درون میتسو به دنیای ضمیر ناخوشیارش روبه روی می شویم. که تیره است و نامعلوم. همان طور که خود می گوید، زشتی مادرزادی او دوست ناشسته است در سایه ها بلند. می دانیم که سایه در قاموس یونگ همه آن چیزهایی است که نمی خواهیم درباره خود بدانیم و نزدیکترین چهرهٔ پنهان در پس پشت



لایه‌های ناخودآگاهی است. اما چشم نیابلی او که ضمیر ناخودآگاهی‌اش را در خود پنهان کرده است مدام در پی نشان دادن و کشف آن زشتی است که همانا روه بودن یا سیاحت است و «سفر به دنیای دیون در روان‌شناسی یونگ از دیدار بالا به‌های فردی سایه [Shadow] آغاز می‌شود و رفته رفته به لایه‌های زرف تر روان می‌رسد.» (پلوری، حورا، ۱۳۸۸)

سرانجام در اتمام سفر چندساعته، فصل آغاز داستان بالا رفتن منسواز تردبان به نوعی پیشگویی ناستان است که در نهایت میسوز را دراز خویشنایی خواهد کرد.

میسوز، ناسومی و تاکاشی مثلثی را تشکیل می‌دهند که رلس آن ناسومی است که دو برابر را در انتها به یکدیگر پیوند می‌دهد. ناسومی که اساسی‌ترین تحولات در او رخ می‌دهد، یکی از جذاب‌ترین شخصیت‌های ناستان است، او بیشتر بر اضطراب و ترس را بر دوش می‌کشد؛ همان‌ترسی که راه سوی الکل کشانده است.

به همان نسبت به مرور با جاسارت و شهانسی که در زندگی به خرج می‌دهد و با آگاهی هرچه بیشتر از درونش بر آن همه اندوه و ترس غلبه می‌کند و زندگی نازهای را آغاز می‌کند. او که در آغاز همه چیز برایش پایان یافته است و از دست رفته‌ترین شخصیت داستان به حساب می‌آید، بر خلاف آن چندان نشان می‌دهد، زنده‌ترین و داناترین فرد است که به راحتی و بدون هیچ زحمت و زنجی مشرب را کنار گذاشته و با بار بار شدن آگاهانه از تا کاشی دست به تصمیم دشواری می‌زند. او همچون رودخانه مایل به جاری شدن است و این سیالی را در وجود بر حرارت و زنده‌تاکاشی می‌بیند. برای او رفته تمام شده است.

میسوز و ناسومی در ابتدا دو شخصیت به شدت درونگرایی قوه هستند. شخص درونگرا نسبت به محیط و اطرافیان بی‌علاقه و بی‌تفاوت است و هر نوع ارضای خاطر خود را از دنیای درونش می‌جوید. با دیدگران کمتر ارتباط دارد و به نظر می‌آید خاموش و کم‌خرف و در حال تفکر و زندگی اجتماعی بی‌دست و پاست. (یونگ، کارل گوستاو، ۵۵)

آن چه شخصیت ناسومی و میسوز را از یکدیگر متمایز می‌کند، چگونگی سیر تحول آنها در طول داستان است. ناسومی رفته رفته با وارد شدن تاکاشی به زندگی آنها، قرار گرفتن در متن حوادث دروه و زندگی مردم روستا و میل درونی اش به جنب و جوش و زندگی خیلی سریع از شخصیتی درونگرایی به شخصیتی برونگرا همچون تاکاشی تبدیل می‌شود.

برونگرا فردی است که میل به ظاهر ساختن و نمایاندن احساسات خود دارد. به دنیای خارج توجه و علاقه دارد. اجتماعی است و احساسات و خلق و خوی خود را نشان می‌دهد. طالب تبادل فکری و عاطفی با دیگران است و در ارتباط با آنها می‌شکند. (یونگ، کارل گوستاو، ۵۵)

ناسومی سرشار از عواطفی است که پس از به دنیا آمدن فرزند بیمارشان در درونش پنهان شده و رفته رفته با سردی و دوری رابطه‌اش با میسوز آن را فراموش کرده به الکل پناه برده است.

با آمدن تاکاشی عاطفه نهانی او پس از سالها بیدار می‌شود و ترس و

اضطرابش به آرامش تبدیل می‌شود. تاکاشی با خود زندگی، طراوت نازهای به ارمغان می‌آورد که احساس مرده و فراموش شده او را زنده می‌کند. میسوز نمی‌تواند خود را از تاثیر عمیق چشمشان پسرش که همچون گیاه به او خیره می‌شود و آخرین تصویر دوست مرده‌اش که به آن نظر زده‌اشکاف خوددکشی کرده بود رها کند و هر روز بیش از پیش در پیله نهایی خود فرو می‌رود. او خود را قربانی می‌داند.

لمن قربانی دلشورهای مهم بودام، طی همین ماهها دو ستم مرد، همسر و عذرانش را از سر گرفت، و ما مجبور شدیم بچه، عقب مانده ما را به آسایشگاه، سپاریم... این فکر را در خود تقویت کرده بودم که به طریقی به معنی ترد بودم تر و مسخره‌تر از دو ستم می‌میرم... (اوتنه، کز اوپور، ۴۸:۳۹)

اما این شخصیت واقعی او نیست. میسوز نیز همچون ناسومی به ظاهر درونگرا است و خود را همه چیز و همه کس کنار کشیده است. میل درونی او بی‌آن که خود بداند، در انتهای داستان متجلی می‌شود که زندگی بریهاهو و شگفت‌انگیز در آفریقاست و هیچ کس به اندازه همسرش این تمایل درونی او را نمی‌شناسد.

تشیبوز به آفریقا برود، من و بچه‌ها در آن مدت پیش پدر و مادرم می‌مانیم. چرا به امور اکتشافی تلگراف نمی‌زنی؟ به نظر من نیاز به مخالفت با تاگا باعث شده است. به عمد ما آن چه تو را با او همانند می‌کند مخالفت کنی. اما میسوز، تاگامرده است، برای همین باید با خودت روراست تر باشی... (اوتنه، کز اوپور، ۲۳۶)

او خواسته یا ناخواسته بار عظیم گذشته‌ای رمز آلود و پراهم را به دوش می‌کشد که هیچ راه گریزی از آن ندارد. هر سه شخصیت نسلی قصه از جنبه‌های گوناگون روان رنجوری که از کودکی در آن ریشه دوانده و تاکنون ادامه داشته است، در عذاب هستند.

از کودکی ناسومی جز الکی بون مادر چیز دیگری نمی‌بینم. اما میسوز و تاکاشی دوران پر حادثه و درناکی داشته‌اند که پیاندهای آن تا آخرین لحظه زندگی تاکاشی که خودکشی است، او را رها نکرده است.

میسوز سرشار از اضطرابی است که تنها او در مانده بودن در دنیای خصمانه، هر روز با خود به ارمغان آورده است. آن چه کارن هورنای روان‌شناس آلمانی به آن «اضطراب بنیادین» (basic anxiety) می‌گوید. (شولتر، دوآن، ۱۷۱)

این اضطراب را در وجود ناسومی و تاکاشی نیز به وضوح می‌بینیم. و درون رنجوریهایی افراد داستان از همین حس ترس و اضطراب فزاینده در آهست و هر سه افراد با هم یک به شیوه خاص خود سعی در کنترل و نابودی اضطراب درونشان دارند.

به غیر از اضطراب بنیادین که در وجود هر سه شخصیت مشترک است، آنها از اضطرابهایی دیگری نیز رنج می‌برند که از منظر فروید ن را بررسی می‌کنیم. فروید معتقد است، هنگامی که نمی‌توانیم با اضطراب کنار بیاییم، زمانی که در خطر از با افتادن توسط آن هستیم اضطراب، آسیب زاست.

فروید سه نوع اضطراب معرفی می‌کند: اضطراب واقعی (reality anxiety)، اضطراب نرویح (neurotic anxiety) و اضطراب اخلاقی. (moral anxiety) اضطراب واقعی شامل ترس از خطرهای ملموس در دنیای واقعی است، اضطراب

خویش کار یابد، به همین دلیل «خودانگار»ه ارمنی [idealized self-image] را می سازد.

خودانگار»ه ارمنی بر پایه ارزیابی واقع بینانه از قوت ها و ضعف های شخصی قرار ندارد، بلکه این خودانگار»ه اساس خیالی باطل، یعنی آرمان دست نیافتنی کامل مطلق قرار دارد. (جوان، شولتر، ۱۷۸)

ناکاشی که درونش سرشار از ترس و نگرانی است، از خود برای دیگران چهره ای بنامش، سرشار از نیروی سرزندگی، شجاع، شورشی و جنگجو می سازد. میل به برتری جویی و سطه، قدرت و بهره کشی را در او می بینیم که البته همه اینها از او فردی آسیب پذیر و رنجور می سازد.

ن تلاش ناکاشی محکوم به شکست است. زیرا او سعی می کند بر اساس خودانگار»ه نومه، ارمنی اش عمل کند که در آن خود را در چهره بسیار مثبتی متلاسخارتمند و شجاع می بیند، اما در این کار خود واقعی اش را انکار می کند و می کوشد به آن چه فکر می کند باید باشد تبدیل شود؛ بدون آن که قوت و ضعف های درونی اش را باور کند. ناکاشی با همانندسازی خود با برادر پدری بزرگ به نوعی بر بزرگترین ضعف درونش که اضطراب و ترس است سرپوش می گذارد، اما او به خوبی می داند که این واقعیت درونی او نیست. ناکاشی به خاطر عدم امنیت و اضطراب، اعتماد به نفس کمی دارد، اما خودانگار»ه ارمنی که مورد او را جبران نمی کند، تنها او دچار توم و تعارض بین آن چه حقیقتاً هست (خودانگار»ه واقعی) و آن چه ساخته و پرداخته، آرمانشهر خیالی اوست (خودانگار»ه ارمنی) می کند.

یکی از راههایی که در آن رنجورهای می کوشند تا از خود در برابر تعارضهای درونی ایجادشده توسط تضاد بین خودانگار»ه ارمنی و واقعی دفاع کنند، منعکس کردن این تعارضها به دنیای بیرونی است، فرایندی که آن را بیرونی کردن [externalization] می نامند. (شولتر، جوان، ۱۸۰)

این فرایند نیز ممکن است ناکاشی نمی کند، زیرا او نفرت و ترس درونش را به دیگران فرافکن می کند، آن چه در نهایت به سوی خودش بازمی گردد و منجر به آن خودکشی دهشتناک می شود.

او به شدت بر خاشاگر است و ناتوانی اش را در پس پر خاشاگری پنهان کرده است، او آن قدر در دنیای خیالی و نومه خویش غرق شده است که وقایع مربوط به گذشته را نیز منطبق با خواسته های و نیازهای درونش به یاد می آورد.

از دیدگاه فروید پر خاشاگرگی به دو نوع است:

الف) پر خاشاگرگی بیرون زن (Extrapunitive)

ب) پر خاشاگرگی درون زن (Intrapunitive)

در پر خاشاگرگی بیرون زن، فرد خشمش را به سوی دیگران فرافکن می کند، اما در پر خاشاگرگی درون زن که شدیدترین نوع آن خودکشی است، فرد خود را مورد هدف قرار می دهد. ناکاشی هر دو نوع پر خاشاگرگی را در خود دارد و ما در برخی قسمتهای داستان خشم غیر قابل کنترل و حیوانی او را نسبت به دوستانش نیز می بینیم.

تاوجه به سرزندگی و شادایی فراوان ناکاشی در برخورد با مسائل دره و همچنین میل درونی او به مرگ می توان گفت، او به شدت بین غرایز

اضطراب واقعی را می توان در وجود ناآرامی، به وضوح دید. این اضطراب شامل ترس از خطرهای ملموس در دنیای واقعی است، اما نه از آن ترسهای که فروید می گوید که شامل آتش، توفان، زلزله و لولابلایی طبیعی است، بلکه ترس از داشتن کودک بیمار ذهنی که هیچ کمکی به او نمی تواند بکشد و جز رها کردنش در آسایشگاه کار دیگری از عهدش برنی آید (گواين که از انتهای داستان بر این اضطراب غلبه کرده و کودک را دوباره نزد خود به خانه می برد) و ترس از سر نوشتهای نامعلوم و رفتارهای ناهنجار و مرگهای غم انگیز همچون خودکشی غریب دوست میتسو.

تعارض بین نهاد [d] و فراخود [Superego] باعث ایجاد اضطراب اخلاقی در ناکاشی شده است. Id که بیش از همه از اصل لذت (principle of Pleasure) فرمان می برد و غریزی است، بخش دست نیافتنی، ناشناخته و کاملاً خودآگاه روان است و فراخود نماینده ارزش های جامعه و خانواده در روان است که با خودآگاه است. نهاد ساختاری خودخواه، لذت جو، غیر اخلاقی و عجول دارد. که در وجود ناکاشی بسیار قوی است، من [Ego] که بر طبق اصل واقعیت باید میان نهاد و فراخود میانجیگری کند در ناکاشی بسیار ضعیف ظاهر شده و نتوانسته بین آن دو تعادل برقرار کند. در نهایت ناکاشی با غائب شدن وجه فراخود در او که فراسی از عذاب بزرگ و جحان به دلیل خودکشی خواهر، است موفق می شود بر نهاد غلبه کند. فراخود برای رسیدن به کمال اخلاقی تلاش می کند و در قصه می بینیم که ناکاشی در نهایت با اعتراف هولناکش به برادر سعی می کند این مسیر دشوار را به درستی ببیناید.

فراخود که باعث بیداری وجدان ناکاشی شده است، در واقع موجب ترس و اضطرابی فوق العاده در او شده است که سرشار از احساس شرم و گناه است.

تعارض ناکاشی ناشی از وجدان باردارنده، قوی اوست، زیرا «شخصی که وجدان باردارنده بیرون می آید، از فردی که رهمودهای اخلاقی ضعیفی دارد، دچار تعارض بیشتری خواهد شد. (شولتر، جوان، ۶۵) هر چند به ظاهر ناکاشی آدمی اخلاقی نیست، اما دارای وجدانی رنجور و آسیب دیده است که برای التیامش نیاز به تلاش و مبارزه دارد.

از ویژگی های درخشان قصه می توان به شخصیت پر فانیهای چندوجهی او به اشاره کرد. شخصیتها به شدت پیچیده با تضادهای عمیق درونی و بیرونی، لذت خولندن اثر را وجدان می کند. هر یک از شخصیتها از چندین بعد تشکیل شده اند. ظاهر و باطن بسیار متفاوت اشخاص نه به معنای دورویی، بلکه به معنای آنگاه بودن از آن چه حقیقتاً در درونشان جاری است.

همان طور که میتسو می آن که خود با اند فردی به شدت پرورنگار است که در دوره راه زندگی به درونگرایی کشیده شده است. ناکاشی برادر کوچکتر و به شدت دروننگار است، اما برای رسیدن به اهدافش که نیاز مرم به او نیاز باط با افراد مردم دارد، همچون برنگار رفتار می کند.

ناکاشی بیشتر با رنج را بر دوش می کشد. او شدیدترین ناهماهنگی و ناهنجاری درونی را در درونی یکبارچگی و سلمان شدن خود تلاش می کند، اما در این مسیر با صداقت پیش نمی رود. ناکاشی نمی تواند با خود واقعی ضعیف



گروه علوم، هنر و مطالعات فرهنگی
رساله علمی علوم انسانی

زندگی [Life instincts] و غرایز مرگ [ded instincts] گرفتار شده است که سرانجام سنتی پر خاشاکری [aggressive drive] بر او غلبه کرده و او را نابود می کند.

از جنبه های درخشان رمان فریاد خاموش می توان به نقطه نظرات کاملاً متفاوت و متضاد دو برادر از وقایع گذشته نام برد که ریشه در شخصیت پرزاری متفاوت آن دو دارد. از آن جا که میتسو به نظر واقعگرا تر می آید، خواننده می پذیرد که گنجه های او بیشتر منطقی با واقعیت است تا آن چه ناگاشی بازگو می کند. ناگاشی همه چیز را با ذهن قهرمان پرور خویش می بیند، او حتی مرگ برادرش، «س» را با داستانی کاملاً متفاوت از میتسو به یاد می آورد.

«در رؤیاهایم هیچ گاه درباره این که چرا «س» این نقش را بازی کرده است هیچ تردیدی به خود راه نداده ام. «س» حیالی من زاده شده بود تا قهرمانانه قربانی شود...» (اوبه کنتز ابورو، ۱۳۰)

ناگاشی که به شدت به دنبال تشبیه خود است، واهی پرزیز و نشیب و یر در سرتراز راه میتسو را در زندگی اش در پیش می گیرد. سفر او با یک گروه نمایش به آمریکا (کشور آرومانی برادر پدربزرگ که در رؤیاهایش به آن سفر کرده است)، بازی در نقش اول و اصلی نمایش (راه ما شرم آور بود) به عنوان دانشجوی نامدوم و جدا شدن از گروه سرگرمی در خشن ترین محله، سیاهان که به قصد تشبیه خود (به نوعی خودآزاری) انجام می دهد، میزان رنج عمیق روحی و ندالت او از رابطه ناماتوس و نامشروع با خواهر عقب ماندنش است. ناگاشی که دارای دو پارگی شخصیت است، به شدت به دنبال یکپارچگی است اما برای رسیدن به آن راه غیر متعارفی را انتخاب کرده است.

همخوانی با خواهر کوچکتر که بزرگترین علاقه زندگی اش موسیقی ناب است و در انتها با ناموس می همسر برادر بزرگترش تلاش او را برای نزدیک شدن به روح کلی خاندانش که با مرگ مردان و مادر و پدرش به نوعی رو به افول گذاشته است، نشان می دهد. چهره دروغین او نیز پس از این واقعیت رفته رفته شکل می گیرد. ناگاشی برای پنهان کردن درون ترسناک و تاریکش نیاز به یک نقاب دارد. می دانیم که نقاب شخصیت اجتماعی ملت، آن وجهه ماست که خود را به دیگران نشان می دهیم. پرس [persona] در اصل ماسک و نقلی بوده است که هنرپیشه در صحنه تئاتر به صورت خود می زده است.

از نظر یونگ نقاب یک سیستم فردی جریان اطبیاتی و تلقینی است؛ روشی که فرد از آن طریق با جهان بیرون مواجه می شود. هر پیشه و شغلی صورتی و اقتصادی می کند، اما خطر در آن است که آدمی با صورتی خود یکی شود...

به طور کلی با کسی اغراق می توان گفت که پرسونا در حقیقت چیزی است که فرد آن نیست، اما مردم فرد را با آن می شناسند. (شنیسا، سرویس، ۷۸) کهن الگوی [Archetype] پرسونا در ناگاشی بسیار قوی است. به نحوی که او با این صورتی یکی شده است.

ناگاشی در حسرت احمالی مجدداً گذشته ای اندوهناک است که در کنار آن حس عمیق درمادگی و عذاب وجدانش را پنهان کرده و نیروی عظیم خشونت حیوانی اش را تخلیه کند. او با زنده کردن مجدد شورش ۱۸۶۰ به نوعی بر شخصیت شکننده و ضعیف خویش سرپوش گذاشته و با چهره زن تقنی قوی به اسطوره برادر پدربزرگ، شش و جایگاهی خاص در بین ادلای نره برای خود ایجاد می کند که غرور زخم خورده و عدم اعتماد به نفس درونی اش را راضی کند. اما این احساس خواننده که همراه با رنج دوگانه دنیای ذهنی و عیبی اوست، نمی تواند زملی طولانی ادامه یابد و ناگاشی سه بار نقاب دروغن خود را کنار می زند و هر بار در دل تاریکی شب، گویی در روشنائی روز، او توان نشان دادن خود واقعی اش را ندارد.

بزرگوار این اتفاق در آمریکا و در محله سیاهپوستان رخ می دهد. شبی که از به خاندان زن مسن فاحشه می رود. او تنها به آن زن باز هولناک رابطه با خواهر بازگو می کند و این که چرا یک زن میناسال، چرا سیاهپوست و آمریکایی؟ ناگاشی که این را از با او در میان می گذارد، گویی بر نقاب و راستین با چشم واقعی، سیاهی درونش خیره شده است. چرا که او رازی سیاه و تاریک با خود دارد و نقاب عمیق او به گم شدن در آغوش مادرانه منجر به آن اعتراف دهشتناک می شود.

ناگاشی جرات اعتراف به زبان مادر خودش را ندارد. او نیز به کسی را در خود احساس می کند که فرسنگها به لحاظ قومی و زبانی با او فاصله داشته باشد. بار دوم، خود واقعی ناگاشی برقی دیده می شود. هنگامی که او همچون حیوانی درنده در برف برده می دود و در زمین می غلطد، گویی آتش مهیب درونش با سارمی گزنده، بیرون نیز فروکش نمی کند. احساس کردم هیچ گاه تا این حد به اعماق پنهان وجود ناگاشی راه نیافته بودم - شاید به درستی در کشتان نکرده باشم ... معمولاً فقط سگ با حیوانی از آن دست چنان بی تفاوت و بی دلیل توبی بر غلت می زند. این تجربه زندگی ناگاشی در دنیای ظلمت، نیست که برای من بیگانه و ناآشناست، از او چنین حیوانی می پرورایم حیوانی درستی که زنده بود و درست همان طوری که سگی نمی تواند افسردگی اش را در قالب کلمات بیان کند، مدلی سنگین و پیچیده در ذهن ناگاشی بود که هیچ زبانی مشترکی قادر به باز کردن آن نبود.



عسکر در ناکاشی در دره توأمان دو جنبه مثبت و منفی دارد. از همه مثبت، خلاق و هوشمندانه می توان متحد کردن مردم. هويت بخشیدن به جوانان دره و همسو کردن خواست ها و آرزوهای مردم دره و روستائیان اطراف آن نام برد. از جنبه منفی و مغرب هم می توان حدود و انگرگی عظیم، فریب دادن خود و مردم استفاده از آن و از آنها برای رسیدن به اهداف شخصی و درونی آنی که همان تشبه و انتقام از خود و از آن روح زخه خورده اش است. بارها از زبان میسنو می شنویم که ناکاشی از اهالی دره منفر است. یکی از اصلی ترین تافض های قسه در رفتار ناکاشی با مردم و حس درونی آن نسبت به آنها شکل می گیرد. تعارض بین اضطراب درونی و آرامش ظاهری او. از دیگر تضادهای شخصیتی او است.

در کودکی به چهار طریق می گویشد ناز خود در برابر اضطراب بیابانی محافظت کنیم: دست آویز محبت و عشق، سلطه پذیر بودن، دست باطن به قدرت، با کتاره گیری کردن. (شولتر، دوان، ۱۷۲)

هر سه شخصیت حلی قسه به نوعی از این روشها برای حفظ حدود در برابر اضطراب بنیادی استفاده می کنند.

میسنو با روش کناره گیری که از ستاهاش آغاز کرده و با دنیا آمدن فرزند معلول و مرگ دوستش شدت یافته است. سعی می کند بر اضطرابش غلبه کند. او نه سلطه پذیر است، نه به دنیا گریسمی قدرت است. اما نمی توان با اطمینان گفت که درمی یافتن محبت و عشق نیست و برخلاف آن چه خود فکر می کند، سعی نوان باور کرد که تمامی احساسات بشری در او مرده یا کمرنگ شده است. زیرا او حس عمیق حسادت را است به ناکاشی که با همسرش رابطه دارد. بزرگ می کند. این حسادت به نوعی نشاندهنده محبت و علاقه، شفیق او به ناتوانی است.

شخص کناره گیر. به وسیله کناره گیری کردن از دیگران، با توجه به نیازهای درونی با روانی به استقامت می رسد و دیگر در جستجوی آنها نمی بر آوردن نیازهای عاطفی خود نیست. این فرآیند مستلزم از حساب انداختن یا به حداقل رساندن نیازهای عاطفی است. شخص کناره گیر با چشم پوشیدن از این نیازها در برابر آسیب دیدن از دیگران از خود محافظت می کند. (شولتر، دوان، ۱۷۳)

بنا بر بردن میسنو در انا را جد دی خود، نهایت نیاز او به دوری و رسیدن به استقلال شخصی اوست. اما این کناره گیری رفته رفته از او شخصیتی ضعیف و منفعل می سازد که در نهایت با تسخیر سفر به افریقا بر آن غلبه می کند. او بر مسیر فرآیند رشد روحی و درونی خویش فرزند گرفته است که با سفر درونی میسنو در آغاز قسه که بنیاد رفتن از پله های بران و نشستن در گودال حبس است. آغاز می شود و در انتها به روح خود نزدیک می شود. با توجه به این که نه شدت به ظاهر، نسبت به همه، و نایب می نظارت است. اما شور درونی (در حین بی خلاقگی ظاهرش) او برای کشف حقیقت آن چه در گذشته رخ داده و آنچه اکنون در امانه آن (به نوعی در امانی آن توسط ناکاشی) صورت می گیرد به وضوح دیده می شود.

میتوان با این تنهایی خود را از زیر چشمه نگاه دیگران بودن. رها می کند و احساس آرامش و اطمینان می کند. و از طرفی او به روح نیاکاش که یک فن

اما این دمل سنگین همان زمر مرگ خواهر مست که به تمامی زندگی او را به سمت و سوی دیگر برده است. ناکاشی نمی تواند از تاثیر آن خلاص شود تا ببرد. او با این حرکت حیوانی علاوه بر گناز زدن نقاب ما سینه اش نیز، به خوبی روبرو شده تا بتواند در آن شب خود واقعی خویش را به تمامی دریابد.

«سایه پنهان و سر کوفته است. زیرا داخلی ترین و کندهکار ترین بخش شخصیت ماست و پرنده اش حتی به قنبر و حیوانات اجداد حیوانی ما می رسد. (شمیسا، بیرون، ۷۳)

او به قدرت زیر سلطه سایه است. سایه شخصیت منفی و فرومایه ماست. یکی از کهن الگوهای روان شناسی زرفرانکر کارل گوستاو یونگ است. سایه شخصیت منفی و فرومایه ماست.

هر گاه آرکی تایپ سایه بیدار می گردد، انسان از تماشاگری سیمایی شر مطلق دچار تجربه ای غریب و خرد کننده می شود. سایه در انس، آشوبهای مکرر به وجود می آورد. (مورنو، آنتونیو، ۵۳)

این شورشها و آشوبهای درونی ناکاشی به خاطر حضور سایه، به قدرت زندگی او است که نوشته آن را شناسد. اما موسسه بر آن غلبه کند. به خاطر سایه، مهیب او از نقاب قوی بر استفاده می کند. از دیدگاه روان شناسی، رازی که نباید به کسی گفت، دیواری است که دنیای درون را از جهان بیرون جدا می کند. (پاولوی، جورا، ۱۴۰)

و در نهایت رازش را در یک شب بحرانی دیگر به میسنو می گوید و نقاب از چهره اش بر می دارد. گفتن راز دل در انتها برادر درون و بیرون ناکاشی را یکی می کند و این گشوده شدن راز با مرگ او همزمان می شود.

از منظر دیگر شاید ناکاشی به صورت ناخود گناه آرزوی مرگ خواهر را داشته تا با کنار رفتن او از زندگی اش، بتواند از دره به شهر نقل مکان کرده و زندگی تازه ای را آغاز کند. و این رابطه، جنسی به نوعی میل نهفته درونی او به مرگ خواهر و نابودی او باشد.

شاید هم خود کشتی خواهر کوچک فقط به دلیل رها شدن توسط ناکاشی و تنها شدن او نبود، بلکه به دلیل علاقه، شدید خود برادر، تنها راهی برادر را از آن روستا مرگ خود می دیده است. کترابورو او نه هیچ گاه برای خوانند، حکم قضاوت صادر نمی کند و خواننده همواره می ماند چندین راه دل مختلف و گاه کاملاً متضاد با یکدیگر برای وقایع داستان پیدا کند.

ناکاشی پس از مرگ دوست دارد شاهد واقع باشد. سعی خواهم چشم هام را به تو بدهم تا بنویسی شبکبه، آنها را به چشم خودت ببینی. آن وقت دست کم چشم هام باقی خواهد ماند و پس از مرگ شاهد چیزهای بسیاری خواهی بود... (اونه، کترابورو، ۳۸۷)

ناکاشی می خواهد سلفه اما آنها به عنوان یک شاهد و بیسده آن طور که میسنو همیشه بوده است. شاید در انتهای داستان او احساس نزدیکی بیشتری با برادر کرده و حتی آرزوی این که به جای او می رود را در دل می پروراند. چون در طول قسه می بینم که میسنو با همان یک چشم بنیادتها شاهد وقایع است و هیچ دخالتی در امور نمی کند.

پیش در این انبار محبوس شده بودند و برای نجات خویش از خود دفاع می کردند. احساس تردیدی و همدلی می کند.

او نیز همچون تاکاشی باز به زنده کردن گذشته دارد، اما با شیوه‌ای کاملاً متفاوت. او با کشف حقیقت تلاش می کند بر تردید و خیال‌بافی این سالها غلبه کند. او نیز ضعیف و آسیب‌پذیر و شکننده است که این شخصیت پر از نایب‌های خاص و عمیق ارثه قتل تحسین است. چرا که هیچ فردی برتر از دیگری نیست و هیچ یک بدون نقاط ضعف نیستند. رمان فریاد خاموش قهرمانان اسطوره‌ای آسیب‌ناپذیر ندارد. حتی برادریدریدر بزرگ که الگوی تاکاشی است نیز، انسانی سرشار از ضعف و آسیب‌های درونی است.

تاکاشی برای غلبه بر اضطراب‌نیا بدین‌رو پنهان کردن حقیقت هولناکش، روش دست‌یافتن به قدرت با دستپاچی به سطره بر دیگران را در پیش می‌گیرد. با دستپاچی به سطره بر دیگران، شخص می‌تواند از طریق موفقیت‌پاز

طریق احساس برتری.

درماندگی خود را جبران کند و به امنیت برسد. این گونه اشخاص معتقدند، اگر آنها قدرت داشته باشند، هیچ‌کس به آنها ضربه نخواهد زد. (شولتز، دیان، ۱۹۷۲)

خواب، حس و حالی عجیب بر فضای داستان حاکم کرده است. میتسو در خواب به دنبال حس گمشده امید می‌گردد.

هنگام بیداری می‌شود، باز در پی آن حس گمشده و پر شور امید می‌گردد که آگاهی از نیستی نیست، بلکه واقعی

است انکارناپذیر. سرانجام نتایج از آن که نمی‌یابمش، می‌کوشم خود را در سراسیمگی خواب دوم فرو برم، خواب، خواب، خواب! - دنیای نیستی... (اوتو، کنتزابورو، ۲۰۱)

میتسو تنها شخصیت داستان است که چندین رؤیای متفاوت، اما با باورهای مشترک را در خواب می‌بیند. او در اولین خواب عجیبی که می‌بیند، با مامیت درونی و واقعی خویش روبه‌رو می‌شود و آن‌ها کردن دیگران است. این رؤیاهای عمیق و ژرف او ریشه در ناخودآگاه جمعی [Unconscious Collective] دارد و اساس داستان بر آن بنا شده است.

میتسو با خواهش‌های پیوند خود را با گذشتگان و عزیزانش درک می‌کند. او که در آشننگی شدید روحی به سر می‌برد و هیچ چیز و هیچ‌کس برایش مهم نیست، با بدین این خواب راز تنها گذشتن دوست مرده‌اش و رها کردن فرزندش در آسایشگاه برایش مرملا می‌شود و اشخاص که همگی در هیبت افراد پیر و یک شکل بر او ظاهر می‌شوند گویی سرزنش او از جانب اجدادش

از گذشته و آینده (دوست و فرزندش از پیران آینده‌اند) است و بارها توسط همسرش نیز مورد شتمات قرار می‌گیرد که «تو همه را رها کردی».

«دردی وجودم را گرفت، انگار کسی له و لوردم کرده بود، چگونه آنها را له و لورده کرده بودم؟ به خود گفتم چون هیچ‌گاه خودم را بر سر آغشته به رنگ سرخ به جای آنها دارم ترده‌ام، چون هیچ‌گاه به آسایشگاه سپرده نشده‌ام تا در حد توله حیوانی وحشی خوار شوم...» (اوتو، کنتزابورو، ۵۲)

خواب نقطه آغاز بررسی مشکل رنج ناخودآگاه است. خواب میتسو نیز او را از آن چه در درونش می‌گذرد و از آن آگاهی نیست مطلع می‌کند و او به آگاهی کامل می‌رسد. و سرانجام تصمیم می‌گیرد زندگی نازبانی را آغاز کند که قربانیان این تصمیم او، دوست و برادر مرده‌اش هستند.

قصه فریاد خاموش علاوه بر سه شخصیت اصلی - میتسو، نانوسومی، تاکاشی - که بیشترین بار داستان را بر دوش می‌کشند، سرشار از شخصیت‌های

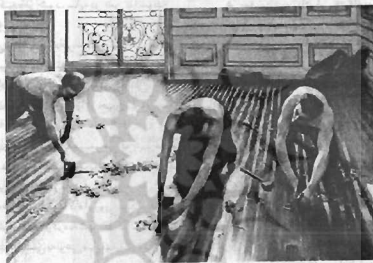
مرده‌ای است که اهمیتشان کم از افراد زنده داستان نیست و همه آنها به نوعی تحت الشعاع زندگی و مرگ آنها هستند و همچون آینه خود را در آنان منعکس می‌بینند. سه شخصیت گذشته داستان، برادر بریدر بزرگ، خواهر کوچک عقب‌مانده ذهنی و دوست مرده میتسو هستند.

میتسو به آن چه در ذهن دوست مرده‌اش هم می‌گذشت، آگاه بود. دوست مرده او دقیقاً انعکاسی از خود اوست. آن بخشی از وجودش است که نمی‌تواند ناملایمات را تحمل

کند و خود را به دار می‌زند و البته شاید برای این که صدای فریاد خاموشی را از زندگی نوین و امروزی به گوش همگان برساند. «سر آغشته به رنگ سرخ، بدنی خریان و به بار آویختن خود، همه و همه نوعی فریاد خاموشند. اما فریاد آنها برای آنها که باقی مانده‌اند چه سودی دارد؟» (اوتو، کنتزابورو، ۲۹ و ۳۰)

بین تاکاشی و دوست میتسو نیز می‌توان قربانیت را حس کرد. هر دو آنها از خشونت حاکم در جهان در شگفت هستند. تاکاشی عکس تکانه‌دهنده انسان سیاهپوستی را که سفیدپوستان او را زنده زنده در آتش سوزانده‌اند، در آمریکا به دوست میتسو می‌دهد.

برادریدریدر بزرگ که الگوی اسطوره‌ای تاکاشی در تمام زندگی‌اش است. یک شوهری است که نه‌تأی به کنع عزت و تهایی خویش پناه می‌برد. او نیز از خشونت پنهان و تبعیض ارباب و رعیتی رنج می‌برد که بارها در انداختن آشوب خود را از ضایع می‌کند.





اسم داشتن انسانهای مرده و متعلق به گذشته (به غیر از پسر میتسو که هنوز زنده است اما نامی ندارد) از آنها انسانهای فرازمینی و اثیری ساخته است. گویی متعلق به این دنیای نیستند و از خواهران و برادرها و کائوسهای شخصتهای زنده داستان سر بر آورده اند.

این افراد شخصتهایی حساس و غریب بودند که مرگ همه شان نیز در غرابت و اندوه صورت گرفته است. علاقه شدید و عجیب خواهر کوچک به موسیقی ناب و اصوات خاص، پیوند او را با ملوآه نشان می دهد. گوش او موسیقی را درک می کند که دیگران از فهمش عاجز هستند.

شاید از منظری دیگر بتوان گفت، همخوانی تاکاشی با خواهر برای یکی شدن با روح آسمانی و اثیری اوست و به نوعی یگانگی و رسیدن به وحدت است.

علاوه بر آن که شخصتهای قصه دارای نوگانگی شخصیت هستند، فصلی داستان نیز به همین گونه است. تقسیم بندی محل زندگی آنها به دره و جنگل و رودخانه ای که آنها را از یکدیگر جدا می کند، دره به عنوان زندگی این جهانی و جنگل نمادی از دنیای دیگر (زم و راز و ناشناخته) از فضا سازی درخشان و پیچیده نویسنده، قلم نشسته است.

هدف اصلی دو برادر (میتسو و تاکاشی) علاوه بر غلب شدن بر ترسها و اضطراب درونی شان بازگشت به اصل خویش است که این امر جز با شناخت دقیق و درست خود و آشنایی با ضعفها، ترسها و نگرانی های خویش صورت نمی پذیرد. هر دو به فرادانیت می رسند. اما راه آنها پس از شناخت با یکدیگر یکی نیست. تاکاشی پس از یکی شدن با درونش مرگ را انتخاب می کند تا از آن طریق در ذهن مردم روستا، اسطوره و جادو شده شود اما میتسو قدم به زندگی تازه می نهد.

تاکاشی و میتسو مگ گشته ای دارند و آن آرزوی نهایی آنها برای بافتن کلیه گالی پوش خود است. همان دنیای آرزویی و آرمانی که همه عمر به دنبالش بوده اند. اما آن را نیافته اند.

میتسو ریشهاش را مگ کرده است. و با روستا احساس غریبی می کند؛ آبی که امروز چنین بی وقته از چشمه بیرون می زند، همان آبی است که آن روزها بیرون می خورید و جریان می یافت و همان بقیه ریشدقت و مستقیما به این حس آنجا مید که «هنی» که حالا آن جا ختم شده است، دیگر آن کودکی نیست که روی زانوی برهنه اش ختم می شد. که بیوستگی ای وجود ندارد. که هیچ سازگاری ای بین این «هنی ها» نیست که «هنی» که حالا آنجا ختم شده است، بیگانگی بیش نیست. این «هنی» همه هویت واقعی خود را مگ کرده است. هیچ چیز نه در درون و نه در بیرون نوبد نموده اند. (اوتو، کتز ابورو، ۹۷)

با پنهان کردن خود واقعی اش در پس جهراهای آراه و بی آرزو و بی ریشه در واقع خود را فریب می دهد. او چنان که نشان می دهد، قلبا نسبت به مسائلی روستا تفاوت نیست اما می خواهد در پدیده تنهایی خود باشد. به این ترتیب او به خودشناسی خویش نزدیكتر شده و پیش از همه فرآیند فرادانیت خود را با موفقیت پشت سر می گذارد. او موفق می شود «هنی» امروز را با «هنی» دیروز پیوند زده و هویت گمشده اش را کسب کند.

تاکاشی نیز ریشه اش را مگ کرده است و برای بازایی آن به دوره بازگشته است.

«در آمریکا اغلب کلیه» ریشه کن شده را می شنید، اما حال که به دره برگشته ام تا از ریشه های خودم اطمینان به دست آورم، می بینم که همه از جا

کنده شده اند. دارم احساس می کنم کارهایی باید بکنم». (اوتو، کتز ابورو، ۹۹)
 او حرب می داند که سروروش چیست. شاید به همین دلیل با نیتسومی رابطه برقرار می کند تا بتواند ریشه های تازه ایجاد کند و به روح نیاکانش پیوندد. زمان فریاد خاموش قصه آساهایی اسیر در بند ترس و وحشت تنهایی درون، وجدان و تجزیه و تجزیه ای حرم کونوی و سنادحانی که به شکل او هام پیچیده آشکار می شوند است که از جنبه های بسیار قابل بررسی است که شرح بیشتر آن در این مقاله نمی گنجد.

و نیتسومیورودنکو در مورد سر انجام کلیه، گالی پوش خود را می یابد؛
 همه عنوان مترجم اشد کرد و راعز امی، نمی توانست خود را متقاعد کند که وقتی در علفزار به انتظار دراز کشیده ام، فیلی از دل بیشه بیرون می آید، فیلی که روی شبکه خاکستری بزروش کلیه «امید» نقش بسته است. اما وقتی کار را قبول کرد، لحظاتی احساس کرد که این آغاز زندگی ماست. حالا دیگر دست کم می توانم برای خود کلیه ای گالی پوش بنا کنم». (اوتو، کتز ابورو، ۲۴۰)

مناهی؛

- اوتو، کتز ابورو / فریاد خاموش / ترجمه فرزانه سجودی / انتشارات محیط / چاپ اول / بهار ۱۳۷۷
- شولتز، دیوان و شولتز، سینی آن / نظریه های شخصیت / ترجمه حبیب سید محمدی / موسسه نشر دریاپوش / چاپ ششم / ۱۳۷۱
- گرین، ویلفرد و لیر ارن / مورگان دل / ویلینگتیم، جان / جهانی نقد ادبی / ترجمه فرزانه طامری / انتشارات نیلوفر / چاپ اول / ۱۳۷۶
- موزول، آنتونیو / ریورنگ، خدایان و انسان مدرن / ترجمه داریوش مهرجویی / نشر مرکز / چاپ دوم / ۱۳۸۰
- یابوری، خورا / روانکاوی و ادبیات / نشر تاریخ ایران / چاپ اول / ۱۳۷۲
- یونگ، کارل / کوستا و لوان / روانشناسی نمبر ناخودآگاه / ترجمه محمد علی امیری / انتشارات علمی و فرهنگی / چاپ اول / ۱۳۷۷